

نتیجه پیش آمد یا باصطلاح شوکی بوده که پس از تولد ضرغام السلطنه برای رضاقلیخان ایلبگی در شکار گاه اتفاق افتاده است و همین شوک موجب شده بود که تا چندین سال از داشتن فرزندان محروم بماند و علت عقب افتادن و شکست ضرغام السلطنه از عموزادگان خود نیز همین موضوع بوده است زیرا موقعی که با عموزادگان دست و پنجه نرم میکرده بیکه و تنها بوده است و مسلماً اگر در آن عرصه و زمان سه چهار برادر با یکی دو سال تفاوت سن پشت سر او بودند بر عموزادگان فائق می آمد و سرنوشت اولاد ایلبگی غیر از این میشد باری بین اولاد رضاقلیخان ایلبگی غیر از ضرغام السلطنه که دارای شخصیت تاریخی است و شرح حال او در طول صفحات این تاریخ گذشته است و بعداً هم چنانکه خواهیم دید یکی از برجسته ترین رجال و مجاهدین صدر مشروطیت ایران بشمار آمده و مورخین نیز از خدمات او و پسرش ابوالقاسم خان در تاریخ مشروطیت ایران و جنگ بین المللی اول بکرات نام برده اند. شرح حال محمد کریم خان کوچکترین فرزند دیگر رضاقلیخان ایلبگی نیز بی اندازه جالب و در عین حال مورد اعجاب است که در اواخر عمر یکی از مشایخ سلسله نعمت الهی بشمار آمد و معروف به وارسته نعمت الهی شد. بنا بر این برای تیمن و تبرک لازم گردید شرح حال این مرد خدارا نیز در این تاریخ دنباله شرح حال پدرش ثبت نمایم و به قسمت دوم کتاب خود خاتمه دهم.

«محمد کریم خان ایلبگی یا وارسته نعمت الهی»

وارسته که اسم او محمد کریم و قبلاً شهرت او ایلبگی بود چهاردهمین فرزند ذکور رضاقلیخان ایلبگی بختیاری بود که در سال ۱۳۱۳ هجری قمری در چغاخور محل بیلاقی و مرکز حکمرانی پدرش قدم بعرصه وجود نهاد و تا سال ۱۳۲۲ که رضاقلیخان درگذشت در گندمان تحت سرپرستی پدر بسرمیبرد و از آن بیعد نیز در همانجا در کنف حمایت برادر بزرگتر خود یعنی امان اله خان سردار حشمت قرار گرفت و دوران جوانی را همانجا بیایان رسانید گذشته از فنون سواری و تیراندازی که لازمه جوانان آن عهد و زمان بوده سواد فارسی و عربی را هم در مکتبهای محل و مخصوصاً در نزد شخصی بنام ملا

خداداد گندمانی مکتب‌دار آنجا فرا گرفت و بالاخره در سال ۱۳۳۸ هجری قمری در سن بیست و پنج سالگی بنا بر پیشنهاد و صوابدید برادران بزرگ بادختری از طایفه بابادی غکاشه ازدواج نمود.

وارسته‌داری قدی متوسط و چهارشانه بود ولی در عین حال جوانی زیبا و خوش اندام بنظر میرسید علاقه مخصوصی به لباس و تزئینات مردانه داشت از این لحاظ در میان خانواده و بستگان ممتاز و شاخص بود دقت کامل و علاقه فوق‌العاده به لباس و نظافت او را از بانزدو انگشت‌نمای اطرافیان قرار داده بود بوی عطرش مشام جان را نوازش میداد و سیمای دلپسندش دیده‌نظارگان را مسحور میکرد این زیبایی و خودآرائی موجب شده بود که عجب و خودپسندی خاصی در او ایجاد شود خود را بهترین جوان و برازنده‌ترین مردان معاصر خود بحساب می‌آورد کم‌کم این عجب و خودپسندی با عیاشی و خوشگذرانی توأم شد و دیری نگذشت که یکی از عیاش‌ترین جوانان و هوسبازترین افراد خانواده بشمار آمد. هوسبازی و عیاشی او در اصفهان و طهران معروف است. روزی نبود که با دلبران سیمین بر بشام نرساند و شامی نبود که بالعبتان شیرین کار بروز نیاورد شب تا صبح با بتان مهوش و روز تا شام به میکساری و طرب مشغول بود.

این وضع سالها ادامه داشت ولی کم‌کم چون می‌زده‌ای که نسیم سحر گاهی او را بهوش آورد بخود آمد و از سن سی و پنج سالگی تغییراتی در حال او رخ داد و رفته رفته عوض شد تا اینکه در سال ۱۳۴۹ هجری قمری که سفری بطهران نمود بفتناً انقلاب خالی در او پیدا شد تا بجائیکه طهران و همه لذات آنرا زیر پا گذاشت و باصفهان بازگشت و در سال ۱۳۵۱ هجری قمری چشم از همه یار و دیار حتی از زن و فرزندان خود پوشید و قلندروار راه یزد و کرمان را پیش گرفت و در ماهان چند ماهی در آستانه شاه‌نعمت‌اله ولی بسربرد و بر ریاضت نفس مشغول شد و فتوحات و مکاشفات او را دست داد و بکلی از هر چه جز دوست بود برید و او را برگزید.

از این بی‌عذر مقام طلب پیر راه یا مرشدی برآمد که الفبای محبت را در محضرش بیاموزد تا اینکه در سفری که حضرت موسعلی‌شاه (ذوالریاستین) بآن سامان کرد در سال

۱۳۵۲ هجری قمری در ماهان خدمت آن پیر بزرگوار رسید و بر صراط نعمت الهی به فقر فی‌ال‌ه مشرف و به وارسته نعمت الهی موسوم و بلقب طریقتی مجذوب‌علی مفتخر گردید و چندی بعد به ارض اقدس رضوی عزیمت نمود و سالها هم آنجا در یکی از غرفات صحن عتیق معتکف شد جز آنکه سفری از آنجا بکربلای معلی رفت و مراجعت کرد .

وارسته در مشهد مقدس ریاضات و مجاهدات بسیار کشید و سالهای متمادی را در آن آستان قدس بشب زنده‌داری و عبادت گذراند و بنیوضات کامله و مشاهدات بالغه نائل آمد سپس از درویش ابوالقاسم کرمانی امریه حضرت مونس علیشاه را مبنی بر اجازه ارشاد و دستگیری طالبان آن سامان دریافت نمود و بمقام شیخوخت نائل آمد .

او آخر عمر یعنی در سن ۴۹ سالگی بفکر تأسیس خانقاهی در مشهد مقدس برای دراویش و زائرین حضرت رضا افتاد و برای اینکار و جوهری از خوانین بختیاری جمع‌آوری نمود و با آقای محمد هاشم دولتشاهی که ریاست تشریفات تولیت آنجا را داشت سپرد لیکن قبل از اینکه موفق به خرید زمین و ساختمان خانقاه شود بر حسب امر و اجازه حضرت مونس علی‌شاه در سال ۱۳۶۴ هجری قمری به یزد مسافرت نمود که تعمیرات ساختمان مقبره شاه خلیل‌اله ولی را در تفت با تمام رساند ولی بعد از چند روزی اقامت در قریه ترزجان که در هشت فرسنگی شهرستان یزد واقع است در شب بیست و هفت رجب المرجب ۱۳۶۴ هجری قمری مطابق ۱۳۲۴ شمسی بعد از صرف شام و خواندن نماز بخواب رفت و دیگر از خواب بر نخاست جسد او را به تفت حمل نمودند و در مقبره شاه خلیل‌اله به امانت گذاردند و پس از یکسال و نیم یعنی در سال ۱۳۲۶ شمسی جنازه او را به مشهد حمل کردند و در صحن کهنه کنار سقاخانه معروف به اسمعیل طلائی بخاک سپردند .

رباعی زیر را یکی از اخوان فقر در تاریخ فوتش سروده است .

در لیله مبعث رسول مختار در سال هزار و سیصد و شصت و چهار

وارسته شد از جهان فانی رسته شد دیده عارفان ز داغش خونبار

اشعار زیر را نیز حضرت مونس علیشاه قطب‌العارفین معروف به ذوالریاستین

در تاریخ وفات او سروده است .

خوش بحق پیوست بی ریب المنون
 بخت پیوستش بحزب مفلحون
 باطن شرع و طریقت دان کنون
 کز همه اهل طرق باشد فزون
 رتبه شیخی یافت وی در آزمون
 ارجعی آمد بگوشش از درون
 گفتن الصادقون و الصادقون
 پس بشمسی بشنو از من ذوفنون
 رو بخوان انا الیه راجعون

(۱۳۲۴ شمسی)

رسته شد وارسته از دنیای دون
 بود چون زاخیار ایل بختیار
 مفلحون حزب محمد هست و آل
 آن طریق نعمت اله ولی است
 بود مجذوب علی شه نام او
 بهر آسایش دو روزی رفت یزد
 کرد چون تسلیم جان صدق آمدش
 سال تاریخش ز میلاد نخست
 مدفن وارسته بین کوی رضا

اشعاری نیز رضا میردامادی متخلص به ایمن اصفهانی در تاریخ وفات او سروده

است که دوبیت آخرش این است :

پرسی اگر از ایمن تاریخ وفاتش را
 بنیوش که تا بر آن نیکوی بیابی دست
 بفزای یکی بر آن پس گوپی تاریخش
 وارسته بزد هوئی از جان و بحق پیوست
 این بود شرح حال محمد کریم خان کوچکترین فرزند رضاقلیخان ایلبگی
 که بالاخره دست تقدیر او را برام فقر و درویشی سوق داد و از این طریقت توانست
 علیرغم همکنان پشت پابعلائق مادی و جاه و مقام دنیوی زده و خیمه سلطنت معنوی و
 روحانی را برافرازد .

پایان قسمت دوم